

پژوهشی درباره «کهن الگوها» در اندیشه‌های عارفانه مه‌ری ایران باستان و همانندی آن با اوپانیشادهای کهن

دکتر علی شرقی

پیشگفتار:

باورهای عارفانه آیین مهر (یا میترائیسم) یکی از برجسته‌ترین و زیباترین جنبه‌های فکری فرهنگ کهنسال ایرانی است که اثر ژرف آنرا در آیینها و فرهنگ و دانش و ادبیات پر بار این سرزمین، می‌توان دید.

اما چون این بینش باستانی ایرانی، پس از روزگاری، با اندیشه‌های اسلامی به هم آمیخته شده است، پاره‌ای از پژوهشگران اسلامی آنرا برابند اندیشه‌های فلسفی اعراب در دوران پیش از اسلام دانسته‌اند! از سوی دیگر، بسیاری از پژوهشگران اروپایی، ریشه این اندیشه‌های ژرف را در فلسفه یونان دانسته‌اند و داوری آنان چنین است که به هنگام پیدایش اسلام، باشندگان شبه جزیره عربستان در دوران جاهلیت به سر می‌برده‌اند و وجود چنین اندیشه‌های ژرف فلسفی-عرفانی در میان مردمانی بدوی، بعید به نظر می‌رسد.

این نکته روشن است که اندیشمندان صدر اسلام برای درک و دریافت مفاهیم قرآنی، به اصول و مبانی تازه‌ای نیاز داشته و با پرسشهایی همچون: جهان در

کلیت آن چیست؟ چگونه است؟ و چراست؟ («شناسایی») به راستی چیست و دامنه و مرز آن تا کجاست؟ آیا انسان آزاد است و سرنوشت تاریخی خویش را به دست دارد و پاسخگوی کردارهای خویش است، یا اینکه خداوند از ازل «بار امانتی» بر دوش او گذاشته و سرنوشتش از پیش رقم خورده است و... روبه‌رو بوده‌اند.

برای پاسخ دادن به این گونه پرسشها، بی‌گمان نیازمند منابع تازه فلسفی و عرفانی بوده‌اند؛ ولی روشن نیست که این مفاهیم و الگوها را تا چه اندازه در حافظه فرهنگی خود داشته‌اند و تا چه اندازه از مکاتب فکری و بینشی دیگر ملت‌ها همچون ایرانیان و یونانیان برگرفته‌اند. البته نشانه‌هایی از اندیشه‌های عرفانی در شام و اسکندریه دیده می‌شده و مردمان حجاز نیز در هنرهای کلامی و شعر، پیشرفته بوده‌اند که «معلقات سبعة» نمونه برجسته آن است که از شاهکارهای شعری در نوع خود به‌شمار می‌رود.

باشندگان اروپای باختری نیز در دوران رنسانس با همین مشکل روبه‌رو بوده‌اند؛ لیکن آنان زیر کانه

همان اصلی است که کارل گوستاو یونگ روانشناس بزرگ سوییسی آنرا «روان ارکتایپی» خوانده است؛ چیزی که می‌توان آنرا به فارسی «کهن‌الگوها» ترجمه کرد و در عربی «صور ازلی» نامیده می‌شود.

در زمینه شعر نیز باره‌ای از مضامین آسمانی و ناب که برای نمونه در سروده‌های سعدی و حافظ و مولانا به چشم می‌خورد، گاهی کمابیش در کارهای شعرای آمریکای جنوبی یا اروپایی و حتا آفریقایی هم دیده می‌شود، بی‌آنکه این سراینده‌گان شاید حتا نام یکدیگر را هم شنیده باشند. این، همان کهن‌الگوها می‌است که در ضمیر ناخودآگاه ملت‌ها به گونه‌ی ارثیه‌ای گرانها نهفته است و گاه‌گاه در پرتو انگیزه‌های گوناگون عاطفی-روانی، از درون ذهن همگانی ملت‌ها سر بر می‌آورد و شاهکارهایی می‌آفریند.

در این بررسی کوتاه کوشش می‌شود همانندی کهن‌الگوهای آیین مهری را که نخستین جوانه‌های عارفانه در ایران باستان است، با اندیشه‌های عرفانی کهن هند، بسی پیش از پیدایش مکتب نوافلاتونیان و پیدایش اسلام، نشان داده شود.

اندیشه‌های ایرانی - آریایی:

اقوام آریایی، از هزاره سوم با چهارم پیش از میلاد به

○ باورهای عارفانه آیین مهر (یامیترایسم) یکی از برجسته‌ترین و زیباترین جنبه‌های فکری فرهنگ کهنسال ایرانی است که اثر ژرف آنرا در آیینها و فرهنگ و دانش و ادبیات پربار این سرزمین، می‌توان دید.

اما چون این بینش باستانی ایرانی، پس از روزگاری، با اندیشه‌های اسلامی به هم آمیخته شده است، پاره‌ای از پژوهشگران اسلامی آنرا بر ایند اندیشه‌های فلسفی اعراب در دوران پیش از اسلام دانسته‌اند!

یونانیان را آموزه‌های خود شمرده و نه تنها گنجینه‌های فرهنگی-بینشی آنها را از آن خود دانسته‌اند، بلکه تا آنجا پیش رفته‌اند که مبانی عرفانی را نیز که موضوع این نوشتار است، تنها برگرفته از مکتب نوافلاتونیان دانسته‌اند، بی‌آنکه در نظر بگیرند که فلوپین (پلو تینوس) بنیان‌گذار این مکتب، در زمان شاپور اول برای آشنایی با اندیشمندان ایرانی، سفری به ایران داشته است اما در عین حال جای هیچگونه تردیدی نیست که یونانیان باستان خود نیز از چنین تفکرات نابی بهره‌مند بوده‌اند.

ارکتایپ‌ها:

همواره رسم چنین بوده است که اگر دو ایده یا اندیشه در دو جامعه دور یا نزدیک پدید می‌آمده، مردمان هر دو جامعه می‌گفته‌اند که دیگری، یا آنرا از آنها ربوده است یا دست کم تقلید کرده است؛ در صورتی که چه بسا هر دو جامعه بی‌اینکه حتا تماسی در کار باشد، جداگانه آن اندیشه یا نظریه را ابداع کرده باشند.

امروزه، بررسی‌های جامعه‌شناسی-روان‌شناسی به این نتیجه رسیده که ممکن است مبانی ذهنی-عاطفی دو ملت، بی‌آگاهی از یکدیگر، گاهی همسان یا نزدیک به هم باشد. این پدیده اجتماعی را «ارکتایپ» Archetype می‌خوانند که می‌توان آنرا به «کهن‌الگو» ترجمه کرد. آرکتایپ پدیده‌ای آشکار و ملموس نیست، بلکه از دیرباز در ژرفای حافظه فرهنگی و روان همگانی یک جامعه وجود داشته که گاه‌گاه سر بر می‌آورد؛ چیزی که می‌توان آنرا «خویستن خویش» و ضمیر ناخودآگاه جامعه دانست که به گونه‌ی ارثیه همگانی در نهاد همه جوامع وجود دارد.

از اینکه زندگی ابراهیم ادهم با بودا همانند است، یا داستانهای سیاوس و ابراهیم در آتش و داستان تریستان و ایزود در سه فرهنگ جداگانه آریایی، سامی و اروپایی کمابیش همگون است، یا اینکه در شاهنامه و اودیسه به تراژدیهای همانندی بر می‌خوریم، این نکته بر می‌آید که همه آنها از «صور ازلی» موجود در حافظه همگانی ملت‌ها مایه گرفته، در زمانهای گوناگون به بیرون تراویده و هیچ‌یک نه از دیگری ربوده و نه تقلید شده است. این

می دادند و به پالایش روان آنان می پرداختند. پس از ظهور زرتشت نیز آیین مهر از میان نرفت بلکه همیشه سینه به سینه، نزد رازداران مهری بعنوان جهان بینی ویژه ایرانی نگهداری می شد.

باورهای مهری، تنها هنگامی که به اروپا رسید، به گونه آیینی فراگیر درآمد و کیش میتراایسم یا گرفت و مهرابه‌های آنها در سراسر اروپا برای نیایش، بنیاد نهاده شد و هم اکنون باستانشناسان هزارچندگاه باقیمانده‌های این مهرابه‌ها را در زیر زمین کلیساها یا جاهای دیگر پیدا می کنند.

با پیدایش مسیحیت و گسترش آن، بیشتر مبانی و اندیشه‌ها و آداب میتراایسم، در آیین تازه گنجانده شد؛ چنان که اثر نوشتاری مسیحیان یعنی «رساله مکاشفه یوحنا» کمابیش بازسازی اندیشه‌های مهری است و زاده شدن ایزد مهر به زاده شدن عیسی مسیح تبدیل گردید یا اینکه روز یکشنبه که در آیین مهری «آسوده روز» بوده است در آیین مسیحیت نیز روز استراحت و تعطیل شناخته شد و حتی نام مهر را هنوز هم در واژه Sunday می توان دید؛ همچنین، پوشش سرخ رنگ پدران مهری، پوشش کاردینالهای مسیحی شد.

اوپانیساده‌ها:

اینک باز می گردیم به بحث دیگر این نوشتار، یعنی اندیشه‌های هند باستان بویژه اوپانیساده‌ها و همسانیهایی آن با اندیشه‌های درون گرایانه مهری در فرهنگ ایران باستان.

اوپانیساده‌ها یا اندیشه‌های فرهیختگان و استادان هندی که پیشتر گونه‌ای درونکاوی است، در پی شناسایی «خویشتن خویش» و آن «نیروی نامیرنده» است که همه جهان از آن پدید آمده است. ژرفترین و عارفانه‌ترین این جهان بینیهارامی توان در «اوپانیساده‌های کهن» سراغ گرفت که هزاران سال پیش از میلاد مسیح پدید آمده است.

چنین می نماید که اوپانیساده‌ها زائیده اندیشه بینشورانی بوده که از بند علایق‌رهایی جسته و به تزکیه نفس می پرداخته‌اند. دکتر داریوش شایگان در کتاب «ادیان و مکتبهای فلسفی هند» اوپانیساده‌ها را سروده

○ امروزه، بررسیهای جامعه‌شناسی - روان شناسی به این نتیجه رسیده که ممکن است مبانی ذهنی - عاطفی دو ملت، بی آگاهی از یکدیگر، گاهی همسان یا نزدیک به هم باشد. این پدیده اجتماعی را «ارکتایپ» می خوانند که می توان آنرا به «کهن الگو» ترجمه کرد. ارکتایپ پدیده‌ای آشکار و ملموس نیست، بلکه از دیرباز در ژرفای حافظه فرهنگی و روان همگانی یک جامعه وجود داشته که گاهگاه سر بر می آورد؛ چیزی که می توان آنرا «خویشتن خویش» و ضمیر ناخودآگاه جامعه دانست که به گونه ارثیه همگانی در نهاد همه جوامع وجود دارد.

علت یخبندانهای شمال، کم کم به سوی جلگه‌های جنوبی که امروزه ایران زمین نام دارد سرازیر شدند. شناخته شده ترین آنها «کاسپ‌ها» بودند که در جنوب دریای مازندران یا خزر ماندگار شدند. نام Caspian "Sea" از همین ریشه و قزوین هم معرب همین واژه است.

این مردمان تازه وارد که بعدها اقوام آریایی خوانده شدند، دارای باورهای ویژه‌ای بودند که بیشتر جنبه درون گرایانه داشت. آنان به گونه‌ای از پالایش روان باور داشتند که با سرکوبی تیرگیها میسر می شد و با ستایش از نور و روشنایی که آنرا نمودی از باروری و روشنی درون می دانستند، همراه بود. همچنین، گونه‌ای نگرش عارفانه درباره آفرینش و نورانی بودن روان در میان آنان بود که جنبه اشراقی داشت و همه این آیینها و باورها، آیین مهر نام گرفت.

آیین مهر، در سرزمین باستانی ما، هرگز یک مذهب یا کیش همگانی نبوده، بلکه طریقتی بوده است که در چارچوب آن، پدران مهری، رهروان ویژه خود را که فرزند می خواندند در مهرابه‌های خود، پرورش معنوی

از میان ترجمه‌های تازه «اوپانیشاده‌ها»، ترجمه جاوید یاد دکتر محمود هومن از همه روشن تر است و اینک بخشی از زیباترین و عارفانه‌ترین پندها را که پدر اودلاکه آرونی (Uddalaka Aruni) به پسر یا شاگرد خود «شوتکتو» (Shoveteketo) داده است و در chandoygo up v1-2 به بعد ضبط شده، برای آشنایی خوانندگان و نشان دادن چگونگی بیان مطالب عرفانی و همانندیهای آن با اندیشه‌های ناب عارفانه ایران باستان آورده می‌شود. یادآوری این نکته لازم است که در این متن، نام پدر، چون دشوار است تکرار نخواهد شد ولی نام پسر یا «شوتکتو» چون در متن گفتار آمده است، برای رعایت امانت در ترجمه، تکرار خواهد شد.

پیش از پرداختن به متن، شاید یادآوری چند نکته شایسته باشد. یکی اینکه، عبارت معروف «این تو هستی» که شوپنهاور آنرا در جهان بر سر زبانها انداخت، از همین متن است که بارها در گفتگوها تکرار شده است؛ نکته دیگر اینکه، مقام‌های «پدر» و «پسر» که در متن آمده، با اصطلاحات مهری یکی است. همچنین، در صحنه آغازین این گفت‌و شنود، پسر جوانی رامی بینید که تازه تحصیلات خود را به پایان رسانده و خرسند و مغرور نزد پدر یا استاد باز آمده است و استاد می‌کوشد با روش تشبیه و تمثیل او را قانع کند که آنچه خوانده است

○ آیین مهر، در سرزمین باستانی ما، هرگز يك مذهب یا کیش همگانی نبوده، بلکه طریقتی بوده است که در چارچوب آن، پدران مهری، رهروان و ویژه خود را که فرزند می‌خواندند در مهرابه‌های خود، پرورش مـعنوی می‌دادند و به پالایش روان آنان می‌پرداختند. پس از ظهور زرتشت نیز آیین مهر از میان نرفت بلکه همیشه سینه به سینه، نزد رازداران مهری بعنوان جهان‌بینی ویژه ایرانی نگهداری می‌شد.

فرزانگانی دانسته‌اند که از راه خویشتن کاوی، تجارب معنوی را که از مبدأ فیاض ایزدی بدانان الهام شده است، با تمرکز درونی و اشراق به سیاق وحدت وجود ابراز داشته‌اند.

استاد فرزانه دکتر محمود هومن می‌بندارد که سراینندگان «اوپانیشاده‌های کهن» کوشش داشته‌اند یکی بودن «قدرت مقدس» و «خود» را بیان دارند و چگونگی نمایان شدن «یک» در «بسیار» را شرح دهند. «ماکس مولر» اوپانیشاده‌ها را آموزشهایی دانسته است که مرشدان بزرگ به مریدان نزدیک خود به صورت شفاهی می‌داده‌اند و این آموزه‌ها را تنها کسانی می‌توانسته‌اند دریافت کنند که خود بهره‌ای از وارستگی و فرزاندگی می‌داشته‌اند.

خود واژه «اوپانیشاد» به معنای نشستن دور هم و دور از همگان است و شاید بتوان آنرا به «گفتگوهای انجمن پنهان» ترجمه کرد و این پنهانی بودن و خصوصی بودن، به گونه‌ای با دور از دسترس بودن مهرابه‌های «آیین مهر» در ایران زمین همانندی دارد. همچنین اوپانیشاده‌های کهن بیشتر به گونه گفت‌وشنود میان پدر و پسر یا میان استاد و شاگرد است، به همان گونه که در آیین مهر نیز پدر در مقام استاد و پسر به معنای شاگرد به کار می‌رفته است.

نخستین کسی که اوپانیشاده‌های کهن را به فارسی برگرداند، شاهزاده داراشکوه بود. داراشکوه فرزند بزرگ شاه جهان، فرمانروای هند و سازنده «تاج محل» بود که یکی از شاهکارهای معماری جهان را به سبک معماری دوران صفوی بنیاد نهاده است.

داراشکوه ترجمه خود را در ۱۶۵۶ میلادی با کمک دانشمندان ایرانی و هندی به پایان رساند و کوشید در ترجمه خود جنبه‌های عرفانی این اثر باشکوه را روشن سازد و این همان اثری است که بعدها به دست «انکتیل دوپرون» (Anquetil Duperron) از فارسی به لاتین برگردانده شد و شوپنهاور فیلسوف بزرگ آلمانی، پس از خواندن آن، چنان دل‌بسته‌اش شد که نوشت: «این مطالعه تسلی‌زنگانی من بوده و تسکین و آرامش دوران پیری من خواهد بود.»

کننده‌ام در این سه جوهر نفوذ کنم و نام و شکل پدید آورم.

سپس استاد به شاگرد جوان خود روشن می‌کند که آتش، خورشید، انسان و همه موجودات دیگر آمیخته از این سه جوهر هستند و در همه، بودن وجه مشترك است یعنی يك در بسیار، و برای توجیه بیشتر چند نمونه می‌آورد که هر يك از دیگری زیباتر و روشن‌تر است:

«عزیز من، چنانکه زنبور عسل شیره گلهای متعدد را جمع می‌کند و این شیرها را به شیره یگانه‌ای که عسل است تبدیل می‌کند، به گونه‌ای که هیچ يك از شیرهای اولیه نمی‌دانند که از شیره فلان گل هستند، همینطور نیز همه موجودات به بودن برمی‌گردند و نمی‌دانند که به بودن باز گشته‌اند.»

پسر عزیزم: «اگر کسی با تبر به تنه این درخت بزند، درخت به زندگی خود ادامه خواهد داد، چون خود زنده کننده در آن نفوذ کرده و درخت شاداب می‌ماند. اما اگر خود زنده کننده، شاخه‌ای از این درخت را ترك کند آن شاخه خشک می‌شود.»

پسر عزیزم به همین قیاس بدان که هر چیز که «خود زنده کننده» آنرا ترك کند خواهد مرد «اما خود زنده کننده» هرگز نمی‌میرد. این شیره لطیف در همه داخل شده و همه را سرشار کرده است. این واقعیت حقیقی است، این «خود» است، «این تو هستی شو تکتو».

پسر گفت: ای محترم باز هم بمن تعلیم بده.
پدر گفت: يك هسته از آن درخت بزرگ که آنجاست بیاور.

پسر گفت: اينك هسته، ای محترم.

پدر گفت: از میان نصف کن.

پسر گفت: چنین کردم ای محترم.

پدر گفت: چه می‌بینی؟

پسر گفت: چیز مخصوصی نمی‌بینم.

پدر گفت: از این لطافت که تو نمی‌توانی ببینی، این درخت نیرومند به وجود آمده است. این لطافت «خود

«دانستن» راستین نیست و این، زمان بازگشت مولاناى جوان را به یادمان می‌آورد که پس از پایان تحصیلاتش، می‌خواهد بر مسند پدر بعنوان مفتی شهر تکیه زند ولى استادش برهان الدین ترمذی که نبوغ را در سیمایش می‌بیند، او را قانع می‌کند که آنچه آموخته است «دانستن» راستین نیست و از او می‌خواهد برای بیشتر شناختن مفاهیم عرفانی، بار دیگر به دمشق بازگردد و مولانا چنین می‌کند و هفت سال دیگر به سیر و سلوک می‌پردازد.

اینك متن گفتگو:

«وقتی شو تکتو ۱۲ ساله بود، نزد برهمنی بشاگردی رفت و ۱۲ سال تحصیل کرد و همه داهارا آموخت و با غرور به تصور اینکه دانشمند کاملی است نزد پدر بازگشت.

پدر به او گفت: «پسرم آیا این علم را آموخته‌ای که به کمک آن بدانی چگونه نشنیده شنیدنی، نیندیشیده اندیشیدنی، و نشناخته شناختنی می‌شود؟»

پسر گفت: «این علم کدام است پدر ارجمند؟»

پدر گفت: پسر عزیزم، در آغاز این جهان بودن تك و تنها بود، بدون دومی. نزد خود اندیشه کرد: «من می‌خواهم بسیار باشم» و با این اندیشه «تف» را ایجاد کرد تف نیز به نوبه خود همین اندیشه را داشت و «آب» را ایجاد کرد. آب نیز «خاک» را بوجود آورد. سپس «باشنده» اندیشه کرد: من می‌خواهم با خود زنده

○ باورهای مهری، تنها هنگامی که به اروپا رسید، به گونه آیینی فراگیر درآمد و کیش میترا ایسم پا گرفت و مهرابه‌های آنها در سراسر اروپا برای نیایش، بنیاد نهاده شد و هم‌اکنون باستان‌شناسان هر از چندگاه باقیمانده‌های این مهرابه‌ها را در زیر زمین کلیساها یا جاهای دیگر پیدا می‌کنند.

○ با پیدایش مسیحیت و گسترش آن، بیشتر مبانی و اندیشه‌ها و آداب میتراییسم، در آیین تازه گنجانده شد؛ چنان که اثر نوشتاری مسیحیان یعنی «رساله مکاشفه یوحنا» کمایش بازسازی اندیشه‌های مهری است و زاده شدن ایزد مهر به زاده شدن عیسی مسیح تبدیل گردید یا اینکه روز یکشنبه که در آیین مهری «آسوده روز» بوده است در آیین مسیحیت نیز روز استراحت و تعطیل شناخته شد و حتا نام مهر را هنوز هم در واژه Sunday می توان دید؛ همچنین، پوشش سرخ رنگ پدران مهری، پوشش کاردینالهای مسیحی شد.

منابع:

۱. محمود هومن، تاریخ فلسفه ایران کتاب اول، طهوری، دانشگاه تهران ۱۳۳۹
۲. مسعود همایونی، «عرفان عاشقانه ایران»، فصلنامه ارشاد، ش ۶.
۳. داریوش شایگان، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، جلد اول، چاپ ششم، ۱۳۸۶، امیر کبیر
۴. اسمعیل خوئی، «اندیشیدن به اندیشه حافظ»، کتاب نیما، شماره ۳.
۵. مسعود همایونی، رموز و اسرار طریقت مهر، دانشگاه علوم شرقی لندن، ۱۳۷۵
۶. جواد نوربخش، دل و نفس، چاپ تهران.
۷. مهدی سررشته‌داری، «سفر و دلیل راه»، فصلنامه ره‌آورد، ش ۸۶
8. The physiology of the Upanishads, Paul Deussen
9. The Origins of Persian Gnosis, Dr. M. Homayouni, SOES., London
10. Encyclopedia Britanica, Undor Milre
11. Mind and Erath, C.G. Jung, Princetown University Press, 1967

همه» است. این واقعیت حقیقی است. این «خود» است، «این تو هستی شو تکتو.»

پسر گفت: ای محترم، باز هم به من تعلیم بده.
پدر گفت: مقداری نمک در این ظرف آب بریز و بگذار بماند و فردا صبح نزد من بیار.
پسر چنان کرد و بامداد باز آمد.
پدر گفت: نمکی که دیروز در آب ریختی بیاور.
پسر آنرا در آب جستجو کرد و نیافت.
پدر گفت: کمی از آنرا بچش، چه مزه‌ای دارد؟
پسر گفت: شور.
پدر گفت: آنچه تو نمی توانی در اینجا ببینی «بودن» است. این لطافت در همه داخل شده و همه را سراسر کرده است. این «واقعیت حقیقی» است، «این تو هستی شو تکتو.»

چنان که دیده می‌شود، این استادان بزرگ نکات بسیار پر رمز و راز عارفانه را با مثالها و تشبیهات بسیار ساده برای رهروان خود بیان می‌کرده‌اند، از این دست که «بیننده دیدن» را نمی توانی ببینی، «شناسنده شناختن» را نمی توانی بشناسی، زیرا آن چیزی که دیدن یا شناختن را انجام می‌دهد «دیده شدنی و شناختنی نیست». «وقتی چشم به سوی بیرون متوجه است»، جان است که در چشم به نظاره آمده «و چشم اسباب او ست». چنان که می‌بینیم، این استادان فرزانه کوشش می‌کردند با جمله‌های بسیار ساده، مفاهیم پر پیچ و تاب تجلی «وحدت در کثرت» را به فرزندان یا شاگردانشان بیاموزند؛ چنان که در مثال رویش درخت که در بالا به آن اشاره شد «خود زنده کننده»، همان باروری مهر و نور ایزدی میتراییسم است که به ساده‌ترین روش ممکن بیان شده است. اما شور بختانه فیلسوفان و عارفان ما، در روزگار ان بعد، به جای ساده کردن این مفاهیم، آنها را به اصطلاحات نا آشنا و پیچیده‌ای چون روح اعظم و نور الانوار و انوار اسپهبدی و... مبدل کرده‌اند، با این گمان که هر چه مغلق تر، فیلسوفانه تر خواهد بود؛ که البته بحث درباره آن مجال دیگری می‌طلبد.

يك قصه بیش نیست غم عشق و این عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است «حافظ»